



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ آذَىٰ بِكُذِّبٍ بِالذِّبِ ﴿۱﴾ فَذَلِكَ الَّذِي  
 فِي السَّبِيلِ ﴿۲﴾ وَلَا يَحْضُرُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿۳﴾  
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُحْيَوْنَ ﴿۴﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾  
 الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿۶﴾ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿۷﴾

**نشانده**  
 نوشته‌های کهن پیش رو دارید بازگاری تفسیری بخشی از سوره ماعون است که به عنوان نمونه عملی درس روش تفسیر موضوعی ارائه شده است. در آن درس مراحل مختلف فرایند تفسیر مطرح و نمود آن در این نمونه نشان داده می‌شود ولی در این مقاله از تفکیک آن مراحل برای رعایت اختصار صرف نظر گردید، چنان‌که مقاله نیازمند تنظیم و سازماندهی مجدد بود که توفیق انجام آن را نیافتم، به هر حال امید است دست‌کم نکاتی را در مورد فهم آیات این سوره و روش استنتاج آیات فراهم آورده باشد و بتواند نشان دهد که تفسیر قرآن و ظهورگیری از آن امری ثوقی و بی‌ملاک نیست بلکه هرگونه استفاده از قرآن روش‌مند و مستند به قاعده و انطباق آن بر مورد است. امید است قرآن‌پژوهان معزز با ارسال انتقادهای و پیشنهادهای ارزشمند مرا مرهون الطاف خود قرار دهند.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالذِّبِ ﴿۱﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُرُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿۲﴾﴾ (ماعون: ۳۱)

قرائت: به دلیل آنکه قرائت رایج قرائت معتبر است - زیرا دیگر قرائت‌ها شاذ است - و از طرفی، دیگر قرائت‌های ذکر شده در معنای این آیات تأثیر چندانی ندارد، پرداختن به بحث قرائت بی‌وجه است.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالذِّبِ ﴿۱﴾﴾  
 مباحث ادبی (۱)

«أ»: همزه، همزه استفهام است (۲) و استفهام یا حقیقی است و یا مجازی. در این آیه، چون استفهام‌کننده خداوند است، استفهام حقیقی معنا ندارد؛ زیرا استفهام حقیقی برای روشن شدن مطلب برای سؤال‌کننده است و خداوند، که سؤال‌کننده است، از همه چیز آگاه است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى﴾ (رعد: ۹)؛ ﴿أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (مائده: ۹۷) استفهام مجازی نیز کاربردهای گوناگونی دارد که آنچه در اینجا می‌تواند منظور باشد معنای تعجب یا تعجیب است و چون تعجب در مورد خداوند معنا ندارد، مقصود از تعجب آن است که این موضوع تعجب‌برانگیز است و جای تعجب دارد، نه آنکه خداوند تعجب کرده است. (۳) معنای تعجیب، که در برخی از منابع تفسیری و ادبی ذکر شده است نیز می‌تواند صحیح باشد و نزدیک به همین معناست.

«رأیت»: ماضی مخاطب از رؤیت است. رؤیت به معنای دیدن و

# سوره ماعون بازگاری تفسیری

محمود رجبی

۱۰۰۰۰۰

شناختن - هر دو - به کار می‌رود و در قرآن نیز به هر دو معنا به کار رفته است. (۴) رؤیت به معنای دیدن یا چشم ظاهر، یک مفعولی است و به معنای معرفت، به صورت یک مفعولی و دو مفعولی - هر دو - به کار می‌رود. (۵) گرچه در این آیه امکان اراده هر دو معنا وجود دارد، ولی به نظر می‌رسد معنای دوم ترجیح دارد؛ زیرا مقصود صرف دیدن نیست که آیا چنین فردی را دیده‌ای یا خیر، بلکه مقصود آن است که آیا او را شناخته‌ای یا خیر؛ بنابراین، حتی اگر «رأیت» به معنای رؤیت با چشم باشد، معنای لازم آن - یعنی معرفت - مدنظر است. به همین دلیل، قرآن پژوهان فاء در آیه بعد را شرطیه دانسته و گفته‌اند: شرط آن که «فان لم تعرفه» و نظایر آن بوده، حذف شده است. در اینکه مفعول دوم «رأیت» چیست، برخی گفته‌اند: «من هو» و یا «ألیس مستحقاً عذاب اللّٰه» است؛ ولی می‌توان گفت: حذف مفعول برای آن است که ذهن شنونده نسبت به آن جولان یابد و اشتیاق به آن برایش حاصل شود و به لحاظ مصادیق گوناگون مکذّب دین، صفت یا رفتار برجسته او مراد است.

گاهی هم «رأیت» روی هم رفته به معنای «اخیر» یا «اخبری» آمده که در واقع، «رؤیت» مجازاً در معنای نتیجه رؤیت به کار رفته است؛ (۶) زیرا بیشترین خبرهایی که هر کس از طریق ارتباط مستقیم با جهان خارج می‌دهد به وسیله رؤیت و معرفت بصری است. (۷) به هر حال، چون معنای مجازی است و دلیل و ضرورتی بر اراده مجاز در آیه نیست، معنای مرجوحی است.

در اینکه فاعل «رأیت» کیست، دو دیدگاه مطرح است:

الف. شخص پیامبر ﷺ؛

ب. هر شنونده یا بیننده.

ظاهر آیه این است که فاعل «رأیت» شخص پیامبر ﷺ است؛ زیرا اصل در خطابات مفرد قرآنی آن است که پیامبر ﷺ باشد که مخاطب اصلی آیات است، مگر دلیل و قرینه‌ای بر خلاف آن باشد و در اینجا دلیل و قرینه‌ای وجود ندارد؛ ولی بیان اختصاصی نیست و با تفتیح مناط و یا به لحاظ آنکه پیامبر ﷺ به عنوان رهبر، نماینده و تجسم جامعه مورد خطاب است، هر مسلمانی را شامل می‌شود.

این احتمال نیز که خطاب در آیه به لسان «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» بوده و مراد دیگران می‌باشد، دلیلی بر آن نیست و ضرورتی اقتضای آن را ندارد.

«يُكذَّب»: از ماده «كذب» و در قالب باب تفعیل به کار رفته است. کذب در برابر صدق است و باید با باطل و زور و فریه و افک مقایسه شود و وجه مشخصه آن و عناصرش و ارتباطش، با دیگر واژه‌های متقارب روشن شود؛ ولی چون «كذب به» در باب تفعیل معنای خاص دارد - چنان‌که بسیاری از واژه‌ها وقتی به باب‌های گوناگون می‌روند معنای جدید پیدا می‌کنند - نیازی به بررسی «كذب» و واژه‌های متقارب، مترادف و متضاد با آن نیست، بلکه باید با

واژه‌های متقارب با «كذب به» مقایسه شود. کذب در باب تفعیل هم گاهی بدون حرف جر به کار می‌رود؛ مانند: «فَأَنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ» (انعام: ۳۳) و گاهی با حرف باء متعدی می‌شود؛ مانند آیه مورد بحث. در صورت اول، به معنای نسبت دروغ دادن، و در صورت دوم، به معنای دروغ دانستن است. در این صورت، باید با واژه‌های جحد، انکار و نظایر آن و واژه‌های مقابل آن مقایسه شود.

به اختصار می‌توان گفت: «جحد» اعلام مورد قبول نبودن یک امر از سوی هر کس است و انکار، اعلام عدم قبول و ناشناخته بودن امری از سوی منکر است، ولی «تکذیب» فراتر از این دو به معنای اعلام عدم قبول و دروغ بودن موضوع است، و تصدیق و ایمان، نقطه مقابل تکذیب است. «تصدیق» اعلام واقعیت داشتن و صادق بودن و پذیرش و تأیید آن از سوی شخص است و «ایمان» نیز پذیرفتن از روی اعتقاد و پیوند فکری و قلبی مثبت داشتن با یک آموزه. در نتیجه، «تکذیب» معاد نفی پیوند فکری و قلبی با موضوع است و شدیدترین مرحله برخورد منفی با روز جزا به شمار می‌آید.

دین: «دین» در لغت و آیات، به سه معنا به کار رفته است: «جزاء»؛ مانند: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ (حمد: ۴)؛ «آیین» مانند: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ﴾ (کافرون: ۶)؛ و «طاعت» مانند: ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (اعراف: ۲۹) و در اینجا گفته شده که معنای اول و دوم صحیح است، ولی با توجه به آیات بعد، سیاق دلالت بر آن دارد که معنای اول مناسب تر است و با توجه به آیات هم‌مضمون مانند ﴿وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ (مذثر: ۴۶) تنها معنای صحیح همان معنای اول است و دست‌کم، معنای دیگر مرجوح می‌شود و معنای «جزاء» ترجیح پیدا می‌کند.

### ظرایف و معارف

استفهام تعجبی، که در صدر سوره آمده، به دلایل ذیل است:  
الف. جلب توجه به شگفتی تکذیب جزاست که اشاره به آن است که در عین مسلم و روشن بودن، تکذیب می‌شود و این تعجب یا بدان دلیل است که روز جزا و پاداش‌دهی به طور کلی، برای همه روشن و مسلم است و به تعبیر قرآن ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (بقره: ۲) است، و یا اینکه مسئله معاد برای شخص مورد اشاره در این آیه، با دلایل و شواهد، اثبات شده و مسلم بوده است.

ب. برای تشویق به شناخت این شخص و خصوصیات آن به منظور برحذر بودن از وی و آسیب‌رسانی او است.

ج. تکذیب معاد بر خلاف جریان طبیعی و ناسازگار با مقتضای عقل و دلایل قطعی عقلی، و شایسته نکوهش است و بنابراین، آیه مشعر به نکوهش مکذّب معاد است.

کاربرد واژه ماضی «رأیت» دلالت بر آن دارد که این معرفت

معرفه

باید حاصل شود، به خلاف آنکه اگر فعل مضارع به کار رود مانند «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» (ملک: ۳)، که دلالت بر حصول در زمان حال است، یعنی: هم اکنون بیندیش و نتیجه بگیر.



باید در آیات دیگری که به صورت جمع «أَرَأَيْتُمْ» ارایشکم آمده است تحقیقی انجام گیرد تا معلوم شود که چه تفاوتی با این آیه و مشابه آن، که به صورت مفرد آمده، دارد و راز تفاوت تعبیر در چیست؟ به عنوان احتمال، راز خطاب مفرد - نه جمع - می تواند آن باشد که بر خصوص پیامبر ﷺ به عنوان رهبر جامعه تأکید بیشتری دارد و شناخت گروه‌های مخالف و منحرف برای رهبر جامعه ضرورت بیشتری دارد، هرچند برای همه مسلمانان شناخت این اشخاص و تحلیل عملکرد و اندیشه آنان برای عبرت‌گیری و درس‌آموزی و مصون‌سازی خود لازم است. در واقع، اصل در معارف و احکام دین است، مگر آنکه دلیل بر اختصاص داشته باشیم.

به کار بردن صله و موصول به جای تصریح به نام شخص، برای آن است که دلیل شگفت‌انگیز بودن و پیامدهای آن را بیان کند که چرا مسئله عجیبی است؟ چرا مورد نکوهش است؟ چرا باید از آن احتراز کرد؟ چرا آن مشخصه‌های بعدی را داراست؟ چون کسی است که تکذیب دین می‌کند. به عبارت دیگر، در این صورت از مقوله «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية» است؛ ولی در صورت ذکر نام شخص، چنین نیست. علاوه بر این، می‌تواند بر تحقیر مکذب دین دلالت کند.

انتخاب صله و موصول به جای وصف، به منظور دلالت بر آن

است که این شخص این عمل از او صادر شده و این یک صفت نفسانی صرف نیست که به مرحله عمل نرسیده باشد، بلکه ظهور و تجلی و تجسم دارد.

انتخاب فعل مضارع به جای ماضی در صله، برای دلالت بر استمرار در زمان حال و آینده است، به خلاف ماضی که صرفاً دلالت بر تحقق آن در گذشته - اگرچه یک بار - می‌کند و حتی با توبه و ترک این عمل در زمان حال هم سازگار است.

حذف مفعول دوم «رأيت» برای آن است که ذهن شنونده متوجه امور گوناگونی شود. این امور ممکن است به لحاظ مصداق‌های متفاوت این آیه یا یک مصداق در زمان‌های گوناگون باشد؛ در ضمن، آمادگی برای پی بردن و تشنگی برای دانستن برایش حاصل شود تا مطالب بعدی خوب جایگزین شود.

با توجه به آنچه اشاره شد، یعنی این نکته که «الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ» اشعار به علیت دارد و مقصود آن است که آنچه درباره این شخص می‌گوییم از این علت برمی‌خیزد؛ ممکن است گفته شود اگر تکذیب علت است باید هر کسی که تکذیب می‌کند چنین آثاری داشته باشد؛ ولی کسانی هستند که قیامت را تکذیب می‌کنند اما یتیم را از خود نمی‌رانند. به این سؤال چند پاسخ می‌توان داد:

۱. علیت در این آیه در حد مقتضی است، اگر مانعی نباشد بروز می‌کند و در خصوص مورد اشاره در شبهه، مانع وجود داشته است.  
۲. این علیت در حد مقتضی است و معذات و دیگر شرایط باید حاصل شود تا اثر یادشده پدید آید و در مورد ذکر شده در شبهه، معذات و دیگر شرایط حاصل نیست.

۳. اگر به رغم آگاهی از دلایل روشن، تکذیب صورت گیرد چنین آثاری دارد؛ اما آن موارد چنین نیست و آن افراد به این معنا مکذب نیستند؛ قاصرند، نه مقصر.

۴. افراد یاد شده تکذیب نمی‌کنند، بلکه غفلت دارند و نباید غافلان را مکذب به شمار آورد.

این نکته نیز باید بررسی شود که آیا مقصود در این آیه، تکذیب جزاست یا روز جزا؟ اگر مقصود روز جزاست سر ذکر نشدن واژه «یوم» چیست و در موارد دیگر، که واژه «یوم الدین» آمده، چه نکته‌ای نهفته است؟ به عنوان احتمال، می‌توان گفت: آیه در صدد آن است که تذکر دهد تکذیب جزا - و اینکه کسی فکر کند جزا و پاداشی در کار نیست - زمینه را برای اعمال انحرافی فراهم می‌کند و خصوصیت آن روز هرچند نقش دارد، ولی نقش اصلی را اعتقاد به جزا ایفا می‌کند. به عبارت دیگر، آیه مشعر به نقش اعتقاد به جزا در جلوگیری از انحرافات است و با تنقیح مناط، می‌توان نتیجه گرفت که حتی عدم اعتقاد به جزا و عقوبت دنیوی و حتی عقوبت‌های قراردادی و یا اعتقاد به اینکه راه فرار از گرفتاری در عقوبت‌های دنیوی وجود دارد زمینه را برای انحرافات فراهم می‌سازد و این امر ضرورت وضع و اجرای دقیق مقررات جزایی و جنایی را روشن می‌سازد.

مصدق

## ﴿قَدْ لِكَ الَّذِي يَدْعُ السَّيِّمِ﴾

### مباحث ادبی

فاء: در منابع لغوی و نحوی، برای فاء سه وجه ذکر شده است:

۱. عاطفه: برای ترتیب، تعقیب و سببیت به کار می‌رود. (۸)
۲. شرطیه: بر سر جواب شرط یا شبه شرط خاص می‌آید.
۳. زایده: برای تأکید می‌آید.

گفته شده است که فاء در این آیه می‌تواند به معنای سببیت، شرطیت و ترتیب باشد؛ ولی معنای سببیت آن‌گونه که ظاهر عبارت برخی قرآن‌پژوهان است که جمله قبل سبب جمله بعد است، با آن چندان تناسبی ندارد؛ زیرا سببیت جمله قبل معنا ندارد؛ چون اینکه «این شخص همان کسی است که یتیم را به سختی می‌رانند» سببش نه دیدن یا شناختن مکذّب دین است و نه کسی است که تکذیب دین می‌کند، بلکه نفس تکذیب دین که از جمله قبل مستفاد است سبب به شمار می‌آید. بنابراین، اگر مراد از رابطه سببیت، نسبت میان تکذیب دین و موارد ذکر شده در آیات بعد شد، امری پذیرفتنی است. به همین دلیل، برخی از مفسران گفته‌اند: مفاد آیات بعد معلول تشویقی است که از آیه قبل فهمیده می‌شود؛ ولی نادرستی این بیان هم با اندکی تأمل روشن می‌شود؛ زیرا مفاد جمله بعد معلول تشویق نیست. بلی، ممکن است تشویق موجب تأمل شونده شود و تأمل شونده سبب پی بردن به چنین مطلبی شود، ولی این نکته غیر از سببیت تشویق برای مفاد این جمله است. فاء عاطفه ترتیبی نیز مناسب با ظاهر آیه نیست؛ زیرا ظاهر آیه آن است که در مقام بیان آثار تکذیب معاد است. فاء زایده نیز خلاف اصل و مرجوح است. بنابراین، آن‌گونه که جمعی از قرآن‌پژوهان گفته‌اند، فاء شرطیه است و شرط محذوف است و در اینکه شرط چیست، برخی آن را «ان لم تعرفه» و برخی «ان سألته» و برخی «ان تأملته» دانسته‌اند.

«ذلک»: اسم اشاره به دور است.

«یَدْعُ»: از ریشه «دع» به معنای راندن و طرد کردن و دفع کردن به سختی است. در آیات دیگر نیز به همین معنا به کار رفته و مقصود از «الدفع بجفوة»، که در برخی منابع لغوی در معنای «دع» آمده، راندن از روی خشونت و به سختی مراد است، نه از روی ستم راندن. (۹)

«یتیم»: به معنای پدر از دست داده در انسان، و مادر از دست داده در حیوان است و در واقع، به معنای موجودی که سرپرست و تأمین‌کننده نیاز خود را از دست داده است، و چون در انسان، نوعاً این نقش را پدر ایفا می‌کند و در حیوان‌ها، نوعاً مادر چنین نقشی دارد، این‌گونه تعریف شده است.

«حَضَّ»: به معنای واداشتن فردی به انجام امری است و تفاوت آن با «حَتَّ» و «حَرَضَ» در آن است که «حَتَّ» در مورد حرکت و سیر به کار می‌رود و نیز هر دو به معنای ترغیب و تشویق دیگری به انجام کاری است. ولی واژه حَضَّ، به اقدام تا مرحله تحقق، اشعار دارد، بر

خلاف «حَتَّ» و «حَرَضَ». «تحضیض» نیز به همین معناست و شاید در آن شدت و مبالغه در واداشتن به کاری نهفته است.

## ﴿وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾

«وَلَا يَحْضُ»: متعلق (مفعول) «يَحْضُ» حذف شده است و دلالت بر عموم دارد؛ یعنی هیچ کس را به اطعام مسکین‌ها ترغیب نمی‌کنند. بنابراین، وجهی برای آنکه «نفسه» یا «نفسه و اهله» را مفعول بدانیم و به آن اختصاص دهیم وجود ندارد. با مقام آیه نیز همین معنا سازگارتر است: نه خودش را به اطعام یتیم ترغیب می‌کند و نه دیگران را؛ یعنی نه تنها از مال خودش به یتیمان نمی‌دهد، بلکه دیگران را هم تحریک نمی‌کند تا آنان از مالشان به یتیمان انفاق کنند. چنین کسی بخیل‌ترین مردم است؛ چون به مال دیگران هم یخل دارد.

«مسکین»: در تفاوت «فقیر» و «مسکین» نظریات گوناگونی مطرح شده؛ از آن جمله «فقیر» کسی است که هیچ ندارد و ضعیف و خوار و فروشکسته است، ولی «مسکین» کسی است که تا حدی امکانات تأمین حداقل زندگی را داشته باشد. ولی با توجه به موارد کاربرد مسکین و فقیر در قرآن، می‌توان گفت: «مسکین» کسی است که هم نیاز مادی دارد و هم نیاز روحی و معنوی، و از نظر تأمین مادی هم از فقیر محروم‌تر است و این معنا با مقام آیه مورد بحث نیز سازگارتر است.

«طعام المسکین»: برخی گفته‌اند: «طعام» در واقع مجرور به اطعام یا بذل مقدر است؛ یعنی «لا یحض علی اطعام یا بذل طعام المسکین» بوده است و برخی «طعام» را به معنای «اطعام» دانسته‌اند.

ذکر طعام، که ابتدایی‌ترین نیاز یک بینواست و بقای او بدان بستگی دارد، برای دلالت بر نهایت قساوت قلب مکذّب قیامت است.

جمله «طعام المسکین» مشعر به این است که اگر کسی اطعام کرد و یا دیگران را به این کار ترغیب نمود، نباید متنی بر مسکین داشته باشد؛ چون حق آنها را داده است؛ چنان‌که در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَرْجُومِ﴾ (داریات: ۱۹) (۱۰)

در دو جمله‌ای که گذشت، یک فعل و یک ترک به مکذّب یوم الدین و یوم الجزاء نسبت داده شده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا بر تکذیب قیامت، تنها همین دو اثر بار می‌شود؟ روشن است تکذیب معاد انگیزه هر کار خیری را از بین می‌برد. پس راز ذکر این دو چیست؟

پاسخ این است که این دو اثر بدترین و زشت‌ترین آثار تکذیب قیامت است که هر کس زشتی آن را درک می‌کند و کسی که چنین اعمالی را انجام می‌دهد اعمال انحرافی دیگر نیز از او

صادر می‌شود.

آن است.

نکته مهم دیگری که در این زمینه مطرح است آنکه فقدان ایمان موجب می‌شود اعمال صالح انسان حبط و بی‌اثر شود، ولی تکذیب معاد نقش شدیدتری دارد؛ زیرا توفیق عمل صالح را از او سلب می‌کند و او را به انجام بدترین اعمال وامی‌دارد.

سوال دیگر این است که راندن یتیم چون یک کار بسیار زشت است و هیچ توجیه صحیحی ندارد، اثر تکذیب قیامت در آن روشن است، ولی عدم ترغیب به طعام مسکین از سوی مسلمانان و معتقدان به قیامت نیز گاه صادر می‌شود؛ پس چگونه اثر تکذیب قیامت است؟

### نکته تاریخی

این آیه تاظر به چه مسئله و موضوع تاریخی است؟ در تاریخ، چه نمونه‌هایی از رابطه مذکور در آیه می‌توان یافت؟ مثلاً، اگر آن‌گونه که برخی مفسران گفته‌اند آیه ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي﴾ مربوط به منافقان باشد، چون موصول به کار رفته در آن دلالت بر تحقق موضوع دارد، پس افراد منافق در مقطع نزول آیات وجود داشته‌اند و با توجه به این نکته که یا مجموعه آیات مکی است و یا قسمت اول آن مکی است نتیجه‌گیری می‌شود که درمگه نفاق وجود داشته است.

پاسخ آن است اگر عدم ترغیب به اطعام مسکین به خاطر آن باشد که علم به مسکین بودن حاصل نشده، اشکالی ندارد و اثر تکذیب قیامت نیست. ولی اگر با علم به نیاز مسکین، ترغیبی صورت نگیرد، نشانه ضعف ایمان به آخرت است. علاوه بر آن، مکذّب قیامت ترغیب نمی‌کند و این منافات ندارد با آنکه مصدّق آخرت هم به علت ضعف ایمان، احياناً ترغیب نکند. مکذّب هیچ‌گاه تحضیض ندارد، ولی مصدّق به قیامت گاه این ترغیب را دارد و در مواردی که ندارد، از روی غفلت از معاد یا ضعف ایمان است که مانع عمل به اقتضای اعتقاد به معاد می‌شود.

### نکته روان‌شناختی و جامعه‌شناختی (آسیب‌شناسی اجتماعی)

آیات یاد شده می‌تواند یک نظریه درباره انحرافات فردی و اجتماعی به ما ارائه دهد - و برای تأیید آن می‌توان طی یک بررسی، با شواهد تجربی این نظریه را تأیید کرد و به تعبیر درست‌تر عینیت این نظریه قرآنی را دریافت و یا اگر چنین نظریه‌ای مطرح بوده است با بیان قرآنی آن را تأیید کرد - که از مکذّبان معاد به خاطر تکذیب، چه اعمالی صادر می‌شود؟ یا کسانی که چنین کارهایی انجام می‌دهند مکذّب معاد هستند یا می‌شوند و رابطه مذکور در آیه، در متن جامعه چگونه است؟

برخی از فیلسوفان اجتماعی نیز تصریح کرده‌اند که اعتقاد به معاد عامل جلوگیری از انحرافات است. حتی برخی از فیلسوفان اجتماعی، که معاد را باور نداشته‌اند، گفته‌اند: باید اعتقاد به معاد را تبلیغ کرد و رواج داد؛ زیرا هرچند معاد قابل اثبات نیست، ولی تأثیر بسزایی در جلوگیری از جرایم و انحرافات دارد. نکته اخیر این دیدگاه با بینش قرآنی و آیات مورد بحث سازگار است، ولی در اینکه معاد را موضوعی غیر قابل اثبات می‌داند، به خطا رفته است. نیز این نقد بر این دیدگاه وارد است که اگر افراد از نظر عقلی سیراب نشوند و به صورت استدلالی معاد را نپذیرند، نمی‌توان اعتقاد به معاد را در جامعه نهادینه کرد تا بتوان در آن آثار اجتماعی مثبتی انتظار داشت و آنان که بدان معتقد شوند، با اندک شبهه‌ای دست برمی‌دارند و نتیجه تربیتی مورد نظر حاصل نمی‌شود.

### مددکاری و تأمین اجتماعی

این دو آیه به ضرورت مددکاری و تأمین اجتماعی در جامعه انسانی اشاره دارد. یتیم نیازمند مددکاری روحی و جسمی است و مسکین

### ظرایف و معارف

انتخاب «ذلک» (اسم اشاره به دور) برای فهماندن این نکته است که آن شخص مکذّب دین دور از مخاطب و گوینده است. روشن است که دوری مکانی مد نظر نیست؛ پس دوری معنوی است، و دوری معنوی دوری از رحمت خدا، یا دوری از مقام انسانیت، یا دوری از لیاقت حضور در پیشگاه الهی دربر می‌گیرد. و در هر صورت، اشاره به نوعی پستی و حقارت اوست.

«یدع الیتیم» راندن یتیم آن هم با شدت و به سختی امری است که هر انسانی که انسانیت خود را از دست نداده باشد از آن منزجر است. در واقع، منکر قیامت از انسانیت فاصله می‌گیرد و این دلالت دارد بر اینکه کسی که معاد را منکر می‌شود انسانیتش مسخ می‌شود. این گونه نیست که فقط با مسلمانان و مؤمنان و معادباوران مخالفت کند. در دل او، ترحم، حتی نسبت به یتیم و طفل صغیر بی‌سرپرست هم وجود ندارد یا بسیار ضعیف است.

در انتخاب «دع» به جای «منع» و «دفع» و امثال آن، این نکته نهفته است که مکذّب دین حاضر است کار خلاف را به بدترین شیوه آن انجام دهد. یتیم، که نیازمند پناه دادن، سرپرستی و دستگیری است، نباید طرد شود، چه رسد به آنکه به سختی و تندی رانده شود.

همچنین دلالت بر بی‌توجهی به بعد مادی و معنوی و جسمی و روحی یتیم دارد که در واژه‌های دیگر نهفته است. ارتباط این آیه با آیات قبل، در ظهور اولیه به این صورت است که این آیه و آیات پس از آن به معرفی فرد مذکور در آیه نخست از طریق رفتارهای برخاسته از تکذیب جزا می‌پردازند و در واقع، شرح و تفصیل اجمال مذکور در آیه پیشین، از طریق روحیات و مظاهر و تجلیات رفتاری

۱۴

باید تأمین اجتماعی شود و رواج این دو امر پسندیده اجتماعی بر ایمان به معاد و یاد آن وابسته است و در جامعه منکر و مکذب معاد، مددکاری و تأمین اجتماعی حقیقی و به صورت مطلوب محقق نمی‌شود، بلکه تلاش‌هایی که به ظاهر، مددکاری و تأمین اجتماعی انسان‌های نیازمند است، به طمع یا انگیزه‌های دیگر و بدون رعایت کرامت انسانی افراد و در حد تأمین نیازهای حیوانی صورت می‌پذیرد و این امر نقش اعتقادات مذهبی، به ویژه معاد، را در تأمین اجتماعی و مددکاری اجتماعی نشان می‌دهد.

### احکام فقهی

اولین آیه شریفه این سوره بر حرمت تکذیب معاد و لزوم تصدیق و اعتقاد به معاد بر همه مکلفان دلالت دارد؛ چنان‌که دومین و سومین آیه به ویژه با توجه به آیات ۴۰-۵۳ مدثر مشعر به حرمت راندن یتیم و عدم تشویق و ترغیب دیگران به اطعام مسکین - که با قرآن خارجی قدر متیقن حرمت در مواردی است که مسکین طعام ضروری خود را نداشته باشد - هست. عبارت «ویل» در ادامه آیات نیز دلالت بر حرمت سهو در نماز و ریای در آن و منع ماعون دارد.

### آیات هم‌محتوا

مراجعه به آیات هم‌محتوا با نظر به ادامه آیات این سوره است. آیات هم‌محتوای این سوره سه دسته‌اند:

دسته اول: آیاتی که روح کلی و محورهای اصلی همین آیه را دارند:

﴿ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْخَمِيرِ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ فَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ فَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرَةِ مُغْرَضِينَ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْفَىٰ صُخْفًا مَسْفُورَةً كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴾ (مدثر: ۴۰-۵۳)؛

﴿ وَ نِلَّ لِلْمُطْفِفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَئِي سَجِينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَ نِلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَ مَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ (مطففين: ۱-۱۴)؛

﴿ كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاتِ الْأَكْلَامَا وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا وَ دَكًّا وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذُّكْرَىٰ يَقُولُ يَا لَيْتِي قَدَدْتُ لِحَبَاتِي ﴾ (فجر: ۱۷-۲۴)

دسته دوم: آیاتی که در آنها نقطه مقابل مطرح شده است: ﴿ إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَ الَّذِينَ يُصَدَّقُونَ بِتَبَسُّمٍ ﴾ (معاشر: ۲۲-۲۶)؛

﴿ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطِيرًا ﴾ (الانسان: ۱۰-۶)؛

﴿ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴾ (البلد: ۱۱-۱۷)؛

﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَ الَّذِينَ يُصَدَّقُونَ بِتَبَسُّمٍ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾ (معاشر: ۱۹-۳۴)



دسته سوم: آیات توضیحی که در شکل کلی تر، موضوع را مطرح می‌کنند یا درباره یکی از محورهای این آیات توضیح بیشتر می‌دهند یا به نمونه‌هایی که در امت‌های گذشته وجود داشته، اشاره می‌کند؛ مانند آیاتی که انبیا را مطرح ساخته‌اند و ویژگی‌های آنان را بیان می‌کنند؛ همچون: ﴿ وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُطْطِقِينَ الْآخِرِينَ ﴾ (ص: ۴۵-۴۷)

البته آیات هم محتوای این آیات بیشتر از اینهاست، ولی مهم ترین آنها در اینجا مطرح شد.

از آیات هم محتوا، دست کم می توان پنج نوع استفاده کرد:

الف. نکات تکمیلی و محورهای دیگر موضوع مطرح شده در آیه مورد تفسیر؛

ب. توضیح موارد ابهام آیه مورد نظر؛

ج. نشان دادن حلقه وصل های مطالب مطرح شده در این آیه؛

د. نمونه های عینی و مصادیق دیگر آیه مورد بررسی؛

ه. تصحیح یا تأیید برداشت از آیه مورد تفسیر و یا توجیه تعارض ظاهری آیات.

مثلاً، در این آیات، بنا بر اینکه فاء سببیه باشد، سببیت تکذیب معاد برای آن اعمال ظالمانه مطرح شده است، بنا بر اینکه شرطیه باشد؛ هرچند با صراحت از این مسئله سخن به میان نیامده است، ولی می تواند مشعر به آن باشد. آیات هم محتوا از این جهت متفاوت می باشند آیات سوره مدثر دلالتی بر رابطه ندارد؛ ولی در آیات سوره مطففین ﴿وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كَلٌّ مَعْتَدٍ أُتِيمٌ﴾ (مطففین: ۱۲) عکس رابطه مطرح شده در سوره ماعون مطرح است. در این آیه، تجاوز و گناه منشأ تکذیب معاد معرفی شده است. تعارض ظاهری آیات سوره ماعون با آیات سوره مطففین را می توان با آیه ﴿كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین: ۱۴) حل نمود و برطرف کرد.

رفع تعارض به دو صورت و با دو تبیین امکان پذیر است:

نخست آنکه انجام عمل خلاف، زمینه تکذیب معاد را فراهم می کند و تکذیب معاد زمینه شدت یافتن عمل خلاف و زنگار گرفتن دل بر اثر آن اعمال را به وجود می آورد؛ یعنی یک رابطه متقابل بین عمل خلاف و تکذیب معاد وجود دارد، به این صورت که جریان از انجام عمل خلاف شروع می شود و به تکذیب معاد و سپس به عمل خلاف برخاسته از شاکله فرد مکذّب معاد منتهی می شود که اعمال خلاف را به بدترین شکل آن انجام می دهد و در این صورت است که تکذیب به استهزای آیات الهی منتهی می شود و در اثر آن، نه تنها دلیل و برهان و آیات قرآن در او اثر نمی گذارد، بلکه آیات الهی را نیز تکذیب می کند، و این نتیجه اخیر با در نظر گرفتن آیه ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْءَىٰ ۚ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم: ۱۰) به دست می آید.

وجه جمع دیگری که می تواند بین آیات فوق مطرح باشد این است که انسان ها دارای روحیات و حالات گوناگون می باشند؛ یک عده اول عمل خلاف انجام می دهند و سپس تکذیب معاد می کنند، و عده ای دیگر ابتدا معاد را تکذیب می کنند و به دنبال آن، مرتکب عمل خلاف می شوند، یا در یک سلسله شرایط، تکذیب معاد منشأ عمل خلاف است و در شرایط دیگر، عمل خلاف منشأ تکذیب معاد می شود.

وجه سوم آن است که به قرینه آیات مطففین فهم آیات سوره ماعون تجدیدنظر کنیم و بگوییم آیات سوره ماعون نیز بیانگر سببیت اعمال ناشایست برای تکذیب معاد است یعنی آن کسی که دع یتیم و عدم ترغیب بر طعام مسکین دارد. مکذّب دین است و همین اعمال او را به سر حد تکذیب دین رسانده است و برای آنکه مانعی پیش روی خود نبیند معاد را تکذیب می کند تا به آسانی مرتکب جرم شود در این صورت مفاد این آیات نزدیک به مفاد آیات شریفه ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ جَمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (قیامت: ۳-۶) می شود.

### نکات تکمیلی

نکات تکمیلی نیز به روشنی از آیات استفاده می شود؛ مثلاً، از آیات سوره مدثر، نکات تکمیلی ذیل استفاده می شود:

۱. اگر تا پیش از مرگ از این اعمال توبه ای صورت گیرد با شفاعت شافعان، امید نجات هست.

۲. مرتکبان این اعمال تا پایان عمر به اعمال خود ادامه می دهند.

۳. از آیات سوره مطففین به دست می آید که اگر کسی انجام گناه را ادامه دهد تا دل او بر اثر آن زنگار بگیرد و انس با گناه، جزئی از شخصیت او شود، در آن صورت، آیات و دلایل روشن الهی را افسانه می پندارد.

۴. از سوره انفطار استفاده می شود که یکی دیگر از آثار انکار معاد، غرور نسبت به خداوند کریم است.

۵. از سوره معارج برداشت می شود که اثر دیگر تکذیب، بی تابی در برابر مصایب و شرور است.

۶. می توان گفت: آیات شریفه سوره «فجر» عدم اکرام یتیم و ترغیب یکدیگر به طعام مسکین را علت محرومیت از نعم الهی در دنیا معرفی می کند و این مصداقی از کفران نعمت است که موجب سلب نعمت می شود.

۷. از آیات سوره مطففین به دست می آید که اثربخشی انفاق و اطعام یتیم و مسکین اگر برای خدا باشد، نتیجه بخش است و شاید واژه «یراؤون» در آیات بعد نیز مشعر به این نکته باشد.

۸. از آیات سوره بلد هم علاوه بر نکته مزبور، شدت مطلوبیت اطعام یتیم و مسکین در ایام کمبود و قحطی استفاده می شود.

۹. از آیه شریفه سوره «ص» استفاده می شود که اعتقاد به معاد به صورت اجمال و یک مبنای اعتقادی، اگر همراه با زنده بودن یاد آن در زندگی انسان نباشد اثربخشی لازم را ندارد و یاد معاد بیشترین نقش را در صلاح انسان ایفا می کند.

۱۰. آیات شریفه سوره «مطففین» بر این نکته نیز اشاره دارد که ظن به آخرت، که درجه بالای آن اطمینان است، کافی است

برای اینکه انسان از کارهای خلاف خودداری و به اعمال نیک اقدام نماید، و برای حصول چنین اثر و نتیجه‌ای یقین صد درصد هم لازم نیست.

۱۱. از آیات سوره معارج استفاده می‌شود که تصدیق به معاد و انجام اعمال متناسب با آن از یک سو، به انسان آرامش می‌دهد و از سوی دیگر، انسان را در راه خدا سخاوتمند می‌سازد.

۱۲. از هر مجموعه از این آیات، ارتباط فروع با اصول و ارتباط درون با برون و اعمال جوانحی با جوارحی به دست می‌آید و راز تأکید قرآن و ادیان بر مبانی عقیدتی آشکار می‌شود.

## جمع‌بندی

از مجموع بررسی این آیات، دو مسئله مهم استفاده می‌شود که راهنمای عمل قرار می‌گیرد:

۱. ریشه بسیاری از انحرافات عملی، جرایم و آسیب‌های اجتماعی، تکذیب معاد است و اصلاح افراد و به تبع آن، اصلاح اجتماع وابسته به حضور جدی یاد و اعتقاد به معاد در اندیشه مردم و در فرهنگ عمومی است و بر این اساس، وظیفه مبلغان و مصلحان و مسئولان نظام اسلامی است که در مسیر زنده کردن یاد معاد و نهادینه کردن و جلب توجه عمومی و تقویت و تثبیت آن در بین مردم، تلاش کنند.

۲. ساز و کار تکذیب معاد با انجام اعمال خلاف شروع می‌شود و با تداوم آن، تبدیل به عادت شده، موجب زنگار گرفتن دل می‌شود و جزئی از شخصیت انسان می‌گردد و زمینه تکذیب معاد را فراهم می‌آورد و پس از تکذیب آن، انسان نسبت به خدا مغرور می‌شود و آیات الهی را انکار و استهزا می‌کند و در نهایت، انسانیت خویش را فراموش می‌کند و تکذیب معاد و روز جزا به اوج خود می‌رسد و جزو شاکله فرد می‌شود و در نتیجه، حاضر می‌گردد برای رسیدن به اغراض مادی خود، دست به هر کار زشت و ناروایی بزند. این ساز و کار به انسان هشدار می‌دهد که گناه را - هرچند کوچک باشد - اندک نشمارد و از انجام آن و اصرار بر گناه بر حذر باشد، که زمینه تکذیب آیات الهی و معاد است. به مصلحان و مبلغان و سیاست‌گذاران هم تئبه می‌دهد که گناهان کوچک را دست کم نگیرند و زمینه‌های تکرار گناه را از بین ببرند.

## پی‌نوشت‌ها

۱- در این آیه (آیه اول) قرائت رایج و به تعبیری متواتر، همان است که در متن آمده است. دو قرائت دیگر «أریت» (قرائت ورش) و «أریتک» (قرائت ابن مسعود) نیز نقل شده است که قرائت اول هیچ تأثیری در معنای آیه ندارد و نباید درباره آن بحث کرد، و دومی به خاطر اضافه شدن کاف، بر تأکید دلالت دارد. ولی دو قرائت شاذ هستند که تفسیر بر اساس آنها صورت نمی‌گیرد.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد بحث از قرائت‌های دیگر وجهی ندارد؛ زیرا قرائت رایج و متواتر در زمان ما مشخص است و قرآن‌های موجود به روایت حفص از عاصم، که در قرآن‌های رایج به خط عثمان طه بین مسلمانان جهان متداول است، قرائت متواتر است و باید مبنای تفسیر آیات قرار گیرد. بحث از قرائت مشهور و تشخیص آن در جایی ضرورت دارد که قرائت متواتر قرآن مشخص نباشد. به همین دلیل، در این تفسیر، مرحله اول آن - یعنی تشخیص قرائت متداول - مطرح نشده است.

۲- برای استفهام، واژه‌های متعددی وجود دارد؛ از جمله: «هل» استفهامیه؛ ولی چون ذکر آنها و خصوصیاتشان در این بحث تفسیری تأثیری ندارد، مطرح نشده است.

۳- ر.ک. کتاب‌های علوم بلاغی، باب انشاء؛ از جمله: سعدالدین الثفتازانی، الشرح المختصر لتلخیص المفتاح، تهران؛ افسق مصباحی و الفضلی / عبدالهادی، تهذیب‌البلاغه، تهران؛ مجمع‌الفکر الاسلامی، ۱۳۶۴. لازم به یادآوری است که در ذکر نکات لغوی، نحوی و صرفی و معانی بیانی، باید به نکاتی پرداخت که در بحث تفسیری تأثیر دارد و در میزان پرداختن به نقل قول‌ها نیز همین اصل باید مدنظر قرار گیرد. پس آنچه در برخی تفاسیر می‌بینیم که در بحث لغوی از منابع لغوی متعدد مطالب زیادی ذکر می‌شود (که بسیاری از آنها در تفسیر نقشی ندارد و از این رو، در بحث تفسیری‌شان از آن هیچ استفاده‌ای نکرده‌اند) شیوه نادرستی است. برای نمونه، ر.ک. یعسوب‌الدین رستگاری جریباری، تفسیر البصائر، بحث لغوی آیات.

۴- معمولاً گفته می‌شود که «رؤیت» به معنای دیدن است و دیدن دو نوع است: دیدن با چشم ظاهر و دیدن با چشم باطن؛ و دومی را به معنای «معرفت» می‌دانند؛ ولی بهتر و یا دقیق‌تر همان است که در متن آمده است: رؤیت به چشم باطن را باید به شهود نفسانی اختصاص داد و آن را هم رؤیت دانست؛ ولی معرفت را به معرفت‌های عقلی و پی بردن از اثر به مؤثر و بالعکس و از احد المتلازمین به دیگری اختصاص داد.

۵- یکی از نکات شایان توجه در واژه‌شناسی قرآن، به ویژه در افعال متعدی به حرف، متعدی به یک یا دو و سه مفعول بودن و جایگاه هر یک در معنا و نیز متعدی شدن به حرف مناسب یا غیرمناسب و جایگاه قیود و نقش آنها در معناست که غفلت از آنها موجب اشتباه در تفسیر و یا کم‌محتوایی آن می‌شود، برخی از لغت‌شناسان ترکیب‌های گوناگونی را ذکر و مشخص می‌کنند که - مثلاً - یک واژه در هر ترکیبی به چه معناست.

۶- ر.ک. محمود آلوسی، روح‌المعانی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ج ۳۰، ص ۳۰۹ / محمود زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۲۹.

۷- قرآن‌پژوهان همچنین این نکته را در تبیین صورت جمع به کار رفتن «بصر» و مفرد آوردن «سمع» در آیاتی همچون «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» و «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (نحل: ۷۸) ذکر کرده‌اند.

۸- «فاء سببیت» را فاء «تفریح» و «نتیجه» نیز می‌گویند و اگر محذوفی قبل از آن در کار باشد، فاء «فصیحه» نامیده شده است.

۹- خلیل‌بن احمد فراهیدی در العین می‌نویسد: «دَعَا يَدْعُو الدَّعَاءَ دَعْوًا فِي حَفْوَةٍ وَفِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ ﴿قَدْ لَيْكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾؛ ای یَتِّفُّ به عنفاً شديداً دفعاً و انتهاراً؛ ای يدفعه حقه و صلته».

۱۰- در این آیات نیز به مسئله اطعام مسکین اشاره شده است: حجر: ۱۷ / ضحی: ۹ / معارج: ۲۵-۲۲.

معاد

۹۷۶